



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۷/۲۸

سیدهاشم سدید

سره و ناسره کردن سخنان یک ناقد!

جناب محترم حیدری صاحب،

بعد از عرض سلام و آرزوی سلامتی تان. می خواستم این پیام را به درجه نظریات خدمت تان ارسال کنم. چند سطری که نوشتم، متوجه شدم که پیام کمی طولانی شده و رفته، رفته طولانی تر می شود. بناءً تصمیم گرفتم، برای اجتناب از ناراحتی مسئولان درجه و پورتال که کم، کم حوصله شان به سر می رود، ولی ما متوجه نیستیم، پیام را به شکل نامه ای درآورده و به بخش تحلیل ها بفرستم.

شما عزیز به چند نکته در نوشته آخر من تماس گرفته اید و من لازم می دانم برای درک بهتر موضوع و موضع خود و شما، پاسخ ها را هم نکته به نکته ارائه نمایم. توجه کنید:

- من از جمله کسانی نیستم که زیر سایه بیرق سیاه یا سپید داعشی یا طالبی و حرکت های جاهل و جاهل پرور و جنایت پیشه قرون وسطی همانند، احساس آرامش کنم.

بیرق من همیشه دارای سه رنگ سیاه و سرخ و سبز بوده و همیشه همین بیرق و رساننده همان پیامی است که پدران من می خواستند هم به بیگانه ها و هم به ملت خویش انتقال بدهند.

تلاش من در مقاله یاد شده، خلاف نظر شما محترم این است که ما کاری کنیم که این بیرق برای همیشه در بلند ترین حد و جای ممکن در اهتزاز باشد؛ نه گاهی برافراشته، گاهی پائین و گاهی هم نیمه برافراشته باشد!

از گذشته های دور چندان اطلاعی دقیق ندارم، اما از چهار صد سال بدینسو، جز حدود شصت سال در سه - چهار دوره به تناوب، وضع بیرق های ما همیشه همین گونه بوده است - مدتی بالا، زمانی پائین و چندی هم در حالت نیمه برافراشته؛ چون با احساسات و بدون این که خود را برای یک نبردی قاطع، و حفظ استمرار بالقوه آن به شکل بلاانقطاع آماده سازیم و بیرق را همواره در همان اوج و بلندی نگه داریم، دست به جنگ زده ایم و به مجرد پیروزی بجای اینکه خود را برای هر خطر احتمالی در آینده آماده سازیم، به خانه های خود برگشته ایم و با توکل به خدا همان راهی را رفته ایم که اسلاف ما رفته بودند: مست از افتخارات و پیروزی های مقطعی و گذشته و غافل از آینده!

هدف من از آن نوشته این بود، که ما راهی را برای رسیدن بجائی انتخاب کنیم، که دیگران انتخاب کردند و امروز با افتخار اعلام می کنند که ما هم قادریم هر حمله ای را دفع کنیم و هر تیر دشمن را خنثا بسازیم. اعلام وزارت دفاع اسرائیل در روز ۲۸ ماه جولای - همین امروز. خبر کامل را در سایت اینترنتی بی بی سی بخوانید. من بخشی مهم آن را در زیر آورده ام:

بنیامین نتانیاهاو، نخست وزیر اسرائیل ضمن تقدیر از این آزمایش راکتی گفته است که اسرائیل قادر است با راکت های بالستیکی که «از ایران یا هر جای دیگری» فیر شود، مقابله کند.

مردم با چنین جد و جهد برای حفظ جان و برای داشتن آینده بهتر و آمادگی برای دفاع از خاک خویش تلاش می کنند و زحمت می کشند و ما، نه "صاحب خبر شدیم" و نه "راهبر"، به قول حافظ؛ و همان بی خبری که بودیم، بی خبر و هنر باقی ماندیم. و اعجاب از این عشق به وطن و آزادی!!

- نیازی نبود شما محترم عدم توافق تان را با نوشته من نشان بدهید. در اخیر نوشته مورد نقد شما آمده است که، "باقی خود دانید!" آیا به معنی این سخن دقیق شده اید؟ معنی این سخن این است که: این نظر من بود. من اصراری بر صحت و صواب آن ندارم. شما آزادید و می توانید هر تصمیمی را که برای این کشور سودمند می دانید، اتخاذ کنید. آنچه را من وظیفه خود می دانستم، گفتم و مسئولیت خود را در برابر دینی که کشور و مردم بر گردن من دارند، ادا کردم. ختم و خلاص!!

• در نوشته، اگر شما آن را فارغ از تعصب و تعلق به این یا آن حرکت فکری سیاسی دوران پارینه سنگی (paleolithic) بخوانید، بیشتر روی موقع شناسی تأکید شده است. از تسلیم و بالا کردن بیرق سفید هیچ خبری نیست. سخن وزیر دفاع هند در مورد صدام، که در نوشته نقل گردیده است، عبارتی است که موقع شناس نبودن صدام را بیان می کند و یاد آوری از آن توسط من چیزی نیست مگر متوجه ساختن هموطنان خویش به ارزش زمان و شناختن موقع درست برای اجرای کاری یا گرفتن تصمیمی.

به این نکته هم، لطفاً دقت کنید: "همین عنصر را (لحظه ها را) ما هم، در بازی هائی که می خواهیم با دیگران بازی کنیم، باید به کار ببریم."

و اینکه فردا هائی هم وجود دارند، که نباید از رسیدن به آن ناامید بود. برای رسیدن به فردای بهتر لازم نیست تنها به خیز های بلند، ولی بی ملاحظه و بیجا، که امکان به رو خوردن در آن ها موجود می باشد، متوسل شویم. برای رسیدن به مقصدی علاوه بر دویدن یا تند رفتن پر مخاطره، تدبیر و احتیاط و حوصله و وقت شناسی نیز ضروری است.

فراموش نکنیم که مرده ها حرکت نمی کنند. برای انجام کاری باید زنده ماند و قدرت انجام درست آن کار را پیدا کرد. بحثی "سر دادن"، آنگونه که فردوسی مطرح می کند، وقتی یک ملت زنده نباشد، بحثی است بسیار بی معنی؛ چون از کسی که نیست، نه توقعی وجود دارد و نه عملی سر می زند. مرده ها هیچگاه برای دفاع از خاک و ملت برنخاسته اند و برنمی خیزند؛ جناب حیدری صاحب محترم!

برای رسیدن به مقصد و منزل، وقتی راه ها دشوار گذارند، رونده باید برای تجدید نفس و رفع خستگی و کسب قوت دوباره و بیشتر، در هر چند فرسنگی روی سنگی بنشیند، آبی بنوشد، نانی بخورد، ههوایی استنشام کند و... آدمی که یک سره، با تعجیل، بدون احتیاط و بدن آب و نان برای تجدید حیات و بدون داشتن لوازم کافی و ضروری و آمادگی برای رویارویی خطر حمله حیوانات و بدون در نظر گرفتن جر و جوی طی طریق می کند، هیچ وقت به منزل نمی رسد!

• من با بیمی که از آینده و افتادن دو باره سرنوشت مردم و کشور به دست همان هائی دارم که در ظرف یک هفته شهر کابل را به "خاکدان خاک" و به حکومت های محلی متعددی تبدیل و تقسیم کردند و هر تنظیمی بیرق خود را در منطقه ای برافراشت و به مال و ناموس مردم همان منطقه تاختند؛ و به سال هائی که طالب، به صفت دست دراز پاکستان و عربستان سعودی و انگلیس و امریکا آمد و حاکمیت وحشت و بیکاره گی را به نام اسلام و پاکستان و عربستان به کمک گروه های تروریستی در کشور جاری ساخت؛ ترجیح می دهم راهی را بروم که با همه درد ها و رنج هایش مرا بجائی برساند که از یک طرف امکانی به پیش رفتن من وجود داشته باشد و از طرف دیگر حق تعیین چگونگی زندگی کردن من به دست لشکری از جهال گپ نفهم و متعصب و بی خبر از دنیا و عقباً نباشد. و به خاطر یک موضوع پیش پا افتاده، مانند بالا بودند پاچه ازار از جلک یا پا کوتاه و دراز بودن ریش و امثالهم شلاق نخورم و به خاطر اینکه هندو هستم تکه زردی بر روی سینه ان نصب نگردد و به خاطری که زنم در حصر خانگی قرار نگیرم، بخاطر شنیده شدن صدای پایم مرا کسی با کیبل نزند و سنگسار نشوم. نمی خواهم صدای ملت با به دار کشیدن تلویزیون و بستن رادیو ها و اخبار و مجله و... خفه شود.

• به گمان من، این گفته را مجبوراً تکرار می کنم، که شما محترم نوشته های مرا، شاید هیچ نوشته را غیر از نوشته های نمایندگان طالب، به دقت مطالعه نمی کنید. یکی دو نمونه را در بالا ذکر کردم. نمونه دیگر این است که: تأکید من در قدم اول به داشتن گردن کلفت است، که ما نداریم! و چون نداریم می خواهیم با نرمش به پیش برویم تا وقتی که دارای گردن کلفتی شویم. این سخن را از روی تجربه هائی که از تاریخ خود و از تاریخ دیگران اندوخته ام، بیان داشته ام. به قسمتی از نوشته ای که مورد نقد شما محترم قرار گرفته است و حاوی مطالب گردن نرم و گردن کلفت یا سخت، است توجه بفرمائید:

"برخی از هموطنان ما، برخلاف این ضرب المثل که "گردن نرم را شمشیر هم نمی برد"، به این عقیده هستند که گردنی که بریده نمی شود، گردن کلفت است؛ نه نرم!

صدق این کلام، همانگونه که نظر وزیر دفاع هند و مثال های چند در بالا نقل شد، فکر می کنم برای ما مبرهن باشد و من هم مجبور شوم برای صدمین بار بگویم که بلی، بهتر است به این عقیده باشیم که گردن کلفت را شمشیر نمی برد، ولی کجاست آن گردن کلفت ما؟

سراسر این نوشته، و ده ها نوشته دیگر قبل بر این در همین راستا نوشته شده اند، اما پیدا کردن گردن کلفت هم، که ما فعلاً نداریم و می خواهیم داشته باشیم، راهی دارد.

زمان پدران ما گذشت. در آن زمان ها نه این قدر جاسوس و وطن فروش و دزد و راهزن و خائین داشتیم، نه هر انسانی به فکر جیب و زندگی خود بود و نه افغانستان به اصطلاح آن شاعر، "دکان رنگ" بود. در چنین حالتی داشتن گردن نرم بهتر است از گردن شخ!

این کار شما را جناب حیدری صاحب، اگر از روی غفلت و قصور در خواندن نوشته من نباشد، تحریف و جعل در گواهی می گویند. چرا که شما محترم قسمتی از نوشته را که به درد شما می خورد نقل می کنید و قسمتی را که ضروری تر است یا منظور اصلی من می باشد، اصلاً و ابداً یاد نمی کنید.

با این هم از لطف تان ممنون و مشکورم. همیشه زنده باشید با یادی که از ما می کنید. این داستان دنباله درازی دارد، اما نویسنده ها باید حوصله خوانندگان را هم در نظر داشته باشد. خدا یار و نگه دار تان...